

بررسی و تحلیل نظریه نظم عبدالقاهر جرجانی در پرتو نظریه نقشگرای هلیدی

راضیه سادات الحسینی^۱، عیسی متقیزاده^{۲*}، خلیل پروینی^۳، ارسلان گلفام^۴

- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
- دانشیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
- استاد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
- دانشیار زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

دریافت: ۹۲/۵/۲۵ پذیرش: ۹۲/۹/۲

چکیده

نظریه نظم عبدالقاهر جرجانی از نظریات ارزشمند زبان‌شناسی است که از نظر مبانی و مفاهیم، ارتباط تنگاتنگی با جدیدترین نظریات زبانی و نقد معاصر یا به عبارتی، نظریه نقشگرای هلیدی دارد. نقاط اشتراک فراوانی میان مفاهیم و اصول به کار رفته از جانب جرجانی و هلیدی به چشم می‌خورد. پژوهش حاضر بر آن است تا با روشهای توصیفی-تحلیلی، در سه بخش اساسی به بررسی برخی از این اشتراکات بپردازد تا با درنوردهای بعد زمانی، میان دو اندیشه زبانی متعلق به دوران قدیم و معاصر، برخی جوابات نقشگرایانه نظریه نظم را آشکار و ثابت کند. زبان به مانند پدیدهای بشری، زمان و مکان و قومیت ویژه‌ای نمی‌شناسد. این سه بخش عبارتند از نظریه نظم و دستور نظاممند؛ نظریه نظم و بافت؛ نظریه نظم و ساخت متنی. از یافته‌های این پژوهش می‌توان به تقارب میان مفهوم نظم (اراده معانی نحوی) نزد عبدالقاهر و مفهوم دستور نظاممند نزد هلیدی اشاره کرد؛ همچنین اهمام هردو نظریه‌پردازان به بافت (زبانی و غیرزبانی) و نقش ویژه آن در تبیین معنای متن به چشم می‌خورد؛ اتفاق نظر هردو نظریه‌پردازان در نقش بی‌بدیل متکلم و مخاطب بر چینش کلمات و تأثیری که این چینش بر بار اطلاعاتی کلام دارد، نیز مشهود است.

کلیدواژه‌ها: نظریه نظم، عبدالقاهر جرجانی، دستور نظاممند، بافت، مایکل هلیدی.

۱. مقدمه

نظریه نظم که منسوب به عبدالقاهر جرجانی است از گذشته تاکنون آبشخوری عظیم برای جویندگان علم و دانش بوده است و بیشتر زبان‌شناسان و متنقدان از این منبع غنی، روح خود را سیراب کرده‌اند.

در این نظریه می‌توان نشانه‌هایی از اصول و مبانی مطرح شده در مکاتب زبانی نوین را مشاهده کرد؛ مکاتبی که براساس رویکردن شان به صورت‌ها و نقش‌های زبانی به سه دستهٔ صورت‌گرا، نقش‌گرا و شناختی تقسیم می‌شوند.

به عبارت دیگر، نظریهٔ جرجانی، نظریه‌ای چندبعدی است و به سبب «آمیختگی‌ای که عبدالقاهر میان دو علم معانی، نحو و ادبیات می‌یابد» (عباس، ۱۹۹۹: ۱۱)، صورت‌های زبان با نقش‌هایش در هم آمیخته و با یکدیگر تعامل می‌کنند؛ بنابراین، در این نظریه، جوانب صورت‌گرایانه، نقش‌گرایانه و شناختی نیز می‌توان یافت؛ اما با توجه به اینکه جرجانی در این نظریه برای معنا و بافت — به ویژه بافت موقعیت^۱ — اهمیت ویژه‌ای قائل است، شاید بتوان به طور ویژه به تقارب‌های موجود میان نظریه نظام و مکاتب نقش‌گرا، به ویژه نقش‌گرای هلیدی اشاره کرد.

مکتب نقش‌گرای هلیدی، در نیمهٔ دوم قرن بیستم، رایج‌ترین و مهم‌ترین مکتب نقش‌گرا بود و در کنار مکتب زایشی گشتاری — جریان زبانی رایج آن دوره — خودنمایی می‌کرد. هلیدی، پیشوای این مکتب، با تکمیل اندیشهٔ بافتی فیرث^۲ — پیشوای مکتب لندن — نظریهٔ جامع و منسجم خود را با عنوان دستور نقش‌گرای نظام‌مند^۳ مطرح نمود و در آن به قضایایی اشاره کرد که مانند آن، در آرای عبدالقاهر جرجانی نیز دیده می‌شد.

هدف پژوهش حاضر نیز بیان این همانندی‌ها و ذکر برخی جوانب نقش‌گرایانهٔ نظریهٔ جرجانی است. مسئله‌ای که بر عدم تأثیر محدودیت‌های زمانی و مکانی بر دو تفکر متعلق به دوران قدیم و معاصر مهر تأیید می‌زند.

پرسشی که در این راستا مطرح می‌شود، این است که اشتراکات میان جرجانی و هلیدی کجا نمایان می‌شود و دلیلش چیست؟ فرضیهٔ پژوهش نیز وجود اشتراکاتی چون توجه هردو زبان‌شناس به معانی نحوی یا به عبارت دیگر، نقش‌های زبانی، توجه به بافت موقعیت و نقش گوینده و شنوونده در چینش کلمات متن را مطرح می‌کند؛ اشتراکاتی که حاصل توارد افکار دو اندیشمند است. با این حال، هردو شخصیت در یک حوزه و آن هم حوزهٔ زبانی فعالیت دارند و زبان پدیده‌ای انسانی و مشترک میان تمام انسان‌هاست.

رویکرد و روش مقاله توصیفی-تحلیلی است؛ بدین صورت که نگارندگان در آغاز، به توصیف هردو نظریه و عناصر تشکیل‌دهنده آن می‌پردازند و سپس با تطبیق آن‌دو با یکدیگر آن‌ها را تحلیل می‌کنند.

۲. پیشینهٔ پژوهش

پژوهش‌های زبان‌شناختی بسیاری پیرامون نظریهٔ نظام جرجانی نگاشته شده که مهم‌ترین آن‌ها رساله دکتری کمال ابوالدین در سال ۱۹۷۹ میلادی به زبان انگلیسی است. این اثر (۱۳۸۴) توسط

فرزان سجادی و فرهاد ساسانی با عنوان صور خیال در نظریه جرجانی ترجمه شده است. ابودیب (۱۳۸۴) دیدگاه‌های جرجانی را که حدود ۸۰۰ سال پیش درباره مطالعات معنی‌شناختی در *اسرار البلاغه* (جرجانی، بی‌تا) انجام شده، در پرتو مطالعات امروزی زنده کرده است. ولید محمد مراد (۱۹۸۳) نیز در کتابی با عنوان نظریه النظم و قیمتها العلمية في الدراسات اللغوية عند عبد القاهر الجرجاني، به تطبیق نظریه جرجانی با مکاتب ساختگرای، بهویژه مکتب ساختگرای سوسوری پرداخته است. کتاب محمد عباس (۱۹۹۹) با عنوان *الأبعاد الإبداعية في منهج عبد القاهر الجرجاني: دراسة مقارنة*، نیز ابعاد ناشناخته‌ای از روش نقد و زبان‌شناختی جرجانی آشکار ساخته و به مقایسه او با زبان‌شناسانی چون سوسور، چامسکی، لاینر و غیره پرداخته است. کتاب مسعود صحراوی (۲۰۰۵) با عنوان *التداویلية عند العلماء العرب دراسة تداولية لظاهرة الأفعال الكلامية في التراث اللسانی العربي* و پایان‌نامه کارشناسی ارشد خانم ثقبایت حامده (۲۰۱۲) با عنوان *قضايا التداولية في كتاب دلائل الإعجاز لعبد القاهر الجرجاني*، رویکرد کاربردشناختی جرجانی را واکاوی کرده‌اند. درین میان، پژوهش‌هایی نیز وجود دارند که آرای جرجانی را با برخی مکاتب نقش‌گرا تطبیق داده‌اند، گرچه محدود پژوهش‌هایی نیز آرای جرجانی را با آرای هلیدی تطبیق داده و تنها به مبحث انسجام پرداخته‌اند، درباره دیگر جنبه‌های قابل تطبیق و مشترک میان دو زبان‌شناس غفت شده است:

- ساسانی (۱۳۸۷) در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به نظریه ساخت و معناهای افزوده عبد القاهر جرجانی» به وجود برخی مفاهیم زبان‌شناختی مانند ساخت، نظام، معانی افزوده و فرایند مبتداساز نزد عبد القاهر جرجانی اشاره کرده و به تشریح آن‌ها پرداخته است.
- حنیف افخمی‌ستوده (۱۳۸۹) در مقاله‌ای با عنوان «نهاد ادبی» به توضیح مبحث ساخت اطلاع — که نزد نقش‌گرایان مطرح می‌شود — پرداخته و از میان آن‌ها نیز آرای لمبرخت را با برخی آرای جرجانی در حوزه تقدیم و تأخیر تطبیق داده است.
- مقاله «زبان‌شناسی متن و الگوی انسجام در آرای نحوی، بلاغی و نقدی عربی قدیم» از علیرضا نظری (۱۳۹۰) که نویسنده کوشیده است، وجود ریشه‌های قضیه انسجام را نزد نحویانی چون ابن‌جنی و سیوطی، دانشمندان بلاغت چون سکاکی، جرجانی، خطیب قزوینی و ناقدانی چون حاتمی، ابن‌طباطبا و دیگر دانشمندان اثبات کند.
- مقاله «مفاهیم لسانیات النص فی دلائل الإعجاز» از سمیه إبریر (۲۰۱۱) که نویسنده بر این باور است، بسیاری از مفاهیم به‌کاررفته در مبحث انسجام و پیوستگی متن — که از جانب زبان‌شناسانی چون ون‌دایک و هلیدی مطرح شده — نزد جرجانی نیز کاربرد داشته است.

- مقاله «من مظاہر الالقاء بین فکر عبدالقاهر فی النظم و بعض المبادئ اللغوية لمدرسة لندن» از محمدبلحاف و مبارکالتیمی (۲۰۱۲) که در این مقاله به برخی اشتراکات نظریه جرجانی با نظریات مکتب لندن و سردمدار آن فیرث پرداخته‌اند. از این موارد مشترک، مفهوم بافت و باهم‌آیی^۳ است. در میان تمام این پژوهش‌ها، جای پژوهشی که به بررسی تطبیقی آرای جرجانی با هلیدی — آن هم با رویکردی فراگیر و بدون توجه صرف به مبحث انسجام — پرداخته باشد، خالی است؛ بنابراین، نگارندگان به این مقوله پرداخته‌اند.

۳. نظریه نظم: ریشه‌ها و مفاهیم

نظریه نظم که منسوب به عبدالقاهر جرجانی است، مانند هر نظریه علمی دیگر، ناگهانی به وجود نیامد؛ بلکه جرجانی — واضح این نظریه — از کوشش‌های علمی دانشمندان پیش از خود نیز بهره گرفت. با نگاهی به کارکرد پیشینیان جرجانی می‌توان پیشینه اندیشه نظم و کاربرد اصطلاحی آن را به نخستین پژوهش‌های قرآنی، نحوی و بلاغی اندیشمندان مسلمان رساند. برخی از این اندیشمندان در پایه‌گذاری علم نحو، به اندیشه نظم نیز توجه کردند و برخی دیگر به هنگام واکاوی جنبه‌های اعجاز ادبی قرآن کریم آن را مطرح کردند و حتی اصطلاح نظم را نیز به کاربردند. از این دانشمندان می‌توان به سیبیویه، جاحظ، باقلانی و خطابی اشاره کرد.

عبدالقادر حسین می‌گوید:

اگرچه ابتکار نظریه نظم به‌سبب بسط و تفصیل این نظریه و تطبیق آن بر بیشتر ابواب بلاغت به عبدالقاهر منسوب می‌شود؛ باید گفت، این سیبیویه بود که چراغ را به دست عبدالقاهر داد و راه را بر او روشن کرد (حسین، ۱۹۹۸: ۱۱۴)

محمد محمدابوموسی معتقد است که عبدالقاهر در *دلائل الإعجاز* — که کتاب اصلی او در طرح نظریه‌اش است — «از آرای دو دانشمند پیش از خود یعنی سیبیویه و جاحظ بسیار بهره گرفته است، نه تنها در جزئیات، بلکه در صلب موضوعاتی که آنها را پایه‌گذاری و استخراج کرده است» (محمدابوموسی، ۲۰۱۰: ۲۴-۵۲).

جاحظ (درگذشت ۵۲۵هـ.ق)، که بنابه نظر ابوموسی تأثیرش بر جرجانی بیشتر از سیبیویه بود (همان، ۳۴)، اعتقاد داشت اگر تنها به خود قرآن — جدای از مباحث فرعی پیرامون آن — نظر بیفکنیم، اعجاز قرآن، صرف‌نظر از معانی و مفاهیم آن، فقط به نظم برمی‌گردد. «جاحظ این‌گونه استدلال می‌کند که خدای تعالی از عرب‌ها خواست، ده سوره مانند سوره‌های قرآن در نظام‌مندی و همبستگی بیاورند؛ هرچند این نظام همبسته، دربرگیرنده اباظلی و افتراهای بی‌معنا باشد» (الجندی، ۱۹۶۰: ۲۲).

باقلانی (درگذشت ۴۰۴هـ.ق) از مشهورترین علمای اعجاز قرآن، باور داشت:

اعجاز قرآن در نظم و چینش حروفی است که دلالت‌کننده و بیانگر کلام قدیم خداوند هستند و تحدی و مبارزه‌طلبی پیامبر نیز تنها در این بود که عرب‌ها حروفی به‌مانند حروف قرآن که نماد نظم آن است و به‌طور منظم در کنار یکدیگر چینش یافته‌اند، بیاورند (باقلانی، بی‌تا: ۳۹۴-۳۹۵).

این‌ها نمونه‌ای از تلاش‌های ستدنی دانشمندان مسلمان است که عبدالقاهر جرجانی از آن‌ها الهام گرفته است؛ اما باید گفت پیشینیان عبدالقاهر، آن‌دم که اصطلاح نظم را به‌کاربردند و اندیشه نظم را مطرح کردند، تنها به مفهوم کلی آن اشاره داشتند؛ درحالی‌که عبدالقاهر برای این مفهوم، قواعدی کلی و منسجم تدوین کرد. به‌عبارتی دیگر، مفهوم نظم به صورتی مجمل و کلی پیش از عبدالقاهر مطرح شده بود؛ اما نظریه‌ای واضح و مدون از نظم وجود نداشت که بتوان آن را منسوب به شخصی دانست. بنابراین، می‌توان مقنعاً داشت که نظم از لحاظ نظریه‌بودنش تنها و تنها منسوب به جرجانیست و بس.

سمیر ابوزید معتقد است، اینکه نظریه نظم جرجانی عامل بنیان‌گذاری علم معانی قلمداد شد، بدان علت است که او اندیشه پیشینیان را درباره نظم در چارچوب یک نظریه سامان داد و نظراتی مبتکرانه و ابداعی به آن افزود (ابوزید، ۲۰۰۷: ۳۰).

جرجانی خود در جایی از کتابش به این نکته اشاره کرده که در صدد آوردن دانشی نو بوده است؛ دانشی که کارش، دادن تعابیری عینی برای حسن‌تعبیر بوده؛ و پایه‌گذاری آن کاری بس مشکل بوده است:

شایسته است که اکنون به تفصیل مسئله «مزیة» (حسن نظم و تعبیر نیکو) پرداخته و به بیان وجود مشهود آن بپردازیم؛ مسئله‌ای که در مقام طلب بسیار دشوار است و هر که آهنگ آن کند به سختی می‌افتد و اگر این چنین نمی‌بود، مردم آن را به‌طورکلی و از اصل غیرقابل‌شناسنگ نمی‌دانستند و ... و تنها به اشاره [نوق] انکا نمی‌کردند و راه آموختن آن را بسته نمی‌پنداشتند (جرجانی، ۱۹۸۴: ۶۴-۶۵).

در حقیقت، دانشی که جرجانی پایه‌گذاری می‌کند، نگاه نوی دانشمندان پیشین را به چالش کشیده و از آنان می‌خواهد، به‌نحوی روشن‌دانه و عقلانی به مسئله نظم و حسن‌تعبیر نگاه کنند.

از دیگر تفاوت‌های جرجانی با پیشینیانش، رویکرد محترمانه و مقنوات او نسبت به علم نحو است. او از سویی نگاه تحقیرآمیز عده‌ای به نحو را ملامت می‌کند و از سویی دیگر، با ارائه نمونه‌هایی، به کاربران این دانش نشان می‌دهد، می‌توان در قوانین خشک و بی‌روح نحوی روحی تازه دمید. تفاوت دیگر را می‌توان از تعریف جرجانی از نظم به‌دست آورد. او نیز به‌مانند پیشینیانش در تعریف نظم به دو اصطلاح تعلیق و تألف اشاره می‌کند؛ ولی آنچه سبب تمايز دیدگاه او از پیشینیانش می‌شود، ارتباطیست که میان این دو اصطلاح و علم نحو برقرار می‌کند؛ او در درآمد کتابش، نظم را این‌گونه تعریف می‌کند:

نظم چیزی جز ایجاد ارتباط میان کلمات و قراردادن برخی از آن‌ها به‌مثابة علت و سبب برخی دیگر نیست. این کلمات در سه‌سته جای می‌گیرند: اسم، فعل و حرف که برای ایجاد ارتباط میان آن‌ها

روش‌های معینی وجود دارد (همان: ۴).

او از این روش‌های ایجاد ارتباط میان کلمات به «معانی النحو» تعبیر می‌کند (همان: ۸) و سپس آشکارا می‌گوید:

نظم چیزی نیست، جز اینکه تو کلامت را بنابر اقتضایات علم نحو بیان کنی و براساس قوانین و اصول آن عمل کرده و روش‌هایش را بشناسی و بخلاف آن روش‌ها عمل نکنی ... وقتی که نظام سخنی، به نظامبخشی کلامش اقدام می‌کند در تمامی وجوده و جوانب هر باب تأمل می‌کند، برای نموده درباره خبر، به تمامی وجوده و شکل‌هایی که امکان دارد خبری به آن صورت بیاید، نظرمی‌افکند [تا از میان آن‌ها خبری را که به مقتضای حال مخاطب است، انتخاب کند]. وجود مختلف خبر می‌تواند این‌گونه باشد: «زید منطلق»، «زید ینطلاق»، «منطلق زید»، «زید لمنطلق»، «المنطلق زید»، «زید هو المنطلق» و «زید هو منطلق» (همان: ۸۱).

برای اساس، نظم با مراعات قوانین علم نحو و معانی النحو و بنایه اقتضای حال گوینده و شنوونده، شکل‌می‌گیرد و اگر این قوانین رعایت نشود، درستی و صحت کلام زیر سؤال می‌رود: تو کلامی را نمی‌یابی که موصوف به صحت نظم یا فساد در آن باشد و یا موصوف به مزیت و برتری اش بر کلام دیگری باشد؛ مگر اینکه مرجع آن صحت و فساد و آن مزیت و برتری را در معانی النحو و احکامش بیابی (همان: ۸۲-۸۳).

بنابراین، اساس اعجاز قرآن از نظر جرجانی همان اراده معانی نحوی (توخی معانی النحو) یا در یک‌کلمه، همان نظم است:

نظم، تنها، اراده معانی نحوی و احکام آن از خلال معانی کلمات است ... و هر کس پذیرفت که نظم در این اراده معانی نحوی است، به تبع آن نمی‌پذیرد که اعجاز قرآن در نظم آن است؛ بنابراین، بر اوست که دلیل دیگری در اثبات اعجاز قرآن بیاورد (همان: ۵۲۶).

شاید از این اقوال بتوان وجه ممیزه دو علم نحو و نظم را دریافت. «هنگامی نحو و معانی نحوی قواعدی ثابت دارند که به بازنگری نیاز نداشته باشند» (حمدان، ۲۰۱۰: ۲۲)؛ اما نظم که از نظر جرجانی اراده این معانی نحوی از جانب متکلم است و موجب مزیت کلامی بر کلام دیگر می‌شود، بنا به اقتضایات پیرامونی تغییرپذیر است و منجر به ابداع و نوآوری می‌شود.

۴. نقش‌گرایی و دستور نظاممند هلیدی

نیمه دوم قرن بیستم، دو نگرش عام و البته متضاد نسبت به زبان رشد یافت؛ یکی نگرشی مبتنی بر تبیین صوری زبان همچون پدیده‌ای درون‌فردی و ذهنی (صورت‌گرایی) و دیگری نگرشی مبتنی بر تبیین نقشی زبان به مثابه پدیده‌ای بینافردی و اجتماعی (نقش‌گرایی). رویکرد اول تا اواسط دهه چهل رویکرد چیره زبان‌شناسی به شماره‌ی رفت و آرای مکتب نقش‌گرایانه پراگ^۱ - نخستین مکتب نقش‌گرا

— به حاشیه رانده شده بود و این مکتب لندن و مؤسسه آن فرث بود که با توجه به بافت موقعیت، نظریه بافتی خویش را مطرح و زمینه را برای خودنمایی رویکرد نقش‌گرایی فراهم کرد. پس از فرث شاگردانش نسبت به بسط نظریات او اقدام کردند که جامعترین و منسجم‌ترین اقدامات را مایکل هلیدی انجام داد. به عبارتی، او مفهوم سیستم^۷ را به همراه مفهوم ساختار^۸ از فرث وام گرفت و شکل اولیه نظریه خود را با عنوان دستور مقوله و میزان^۹ سامان داد (ر.ک. باطنی، ۱۳۹۴: ۴۲-۵۰). او سپس، با توجه به اندیشه بافتی فرث و تجدیدنظرهایی که در نظریه اولیه خویش کرد، به این امر قائل شد که «تمام عناصر و تمامی تحلیل‌ها حول محور سیستم (نظام) شکل می‌گیرند» (مهاجر و نبوی، ۱۳۸۶: ۱۵). بنابراین، نظریه خود را به دستور نقش‌گرای نظاممند یا به طور خلاصه‌تر دستور نظاممند نام‌گذاری کرد.

هلیدی در این دستور گچینی از مفاهیم مأخذ از سنت نقش‌گرایی اروپایی شامل مکتب لندن و به‌ویژه نظریه نظام‌ساخت فرث^{۱۰}، دستاوردهای یملزلف^{۱۱}، مکتب پراگ به‌ویژه آرای متیوس^{۱۲} را به کار برده است (دبیر مقام، ۱۳۹۰: ۴۳).

دستور نظاممند، مبتنی بر اصل تعدد نقش‌های زبان است؛ نقش‌هایی که نه صرفاً همچون کاربردهای زبان، بلکه چونان پدیده‌ای تبیین می‌شوند که درون نظام زبان، یعنی در لایه‌های معنایی، واژی‌دستوری و واژی زبان هم عمل می‌کنند. به عبارتی، وقتی ارتباطی میان طبقات اجتماعی مختلف حاصل شود، معنای موردنظر این طبقات با توجه به بافت پیرامونش گزینش می‌شود و سپس عناصر زبانی متناسب با این معنای گزینش می‌شوند تا در سطوح واژی و دستوری و واژی متن آشکار شوند. براین‌اساس، دستور نظاممند از سه سطح بافت (روابط میان صورت و موقعیت)، صورت (نظم بخشی معنادار مواد کلام) و ماده (جنبه دیداری و نوشتاری کلام) (Halliday, 2002: 39) و یا به‌تعییری دیگر، در سه لایه بافتی، لایه معنایی (نقشی) و لایه واژی/دستوری نمود می‌یابد؛ بافت موقعیت در سه بخش گستره سخن^{۱۳}، منش سخن^{۱۴} و شیوه سخن^{۱۵} آشکار می‌شود (Idem, 1978: 143-145). لایه معنایی در سه فرائقش اندیشگانی^{۱۶} (تجربی)، بینافردی^{۱۷} و متنی^{۱۸} جلوه می‌کند^{۱۹} و لایه واژی‌دستوری در عواملی ساختاری و غیرساختاری، مانند ساختار تعددی^{۲۰}، ساختار وجهی^{۲۱}، ساختار مبتداخبری^{۲۲}، ساختار اطلاعاتی^{۲۳} و عامل غیرساختاری انسجام^{۲۴} رخ می‌نماید.

در حقیقت، هلیدی میان این سه‌گانه‌ها این‌گونه تنازع برقرار می‌کند: ساختار تعددی بینگر گستره سخن در خلال ایفای فرائقش تجربی زبان؛ ساختار وجهی بینگر منش سخن در خلال ایفای فرائقش بینافردی و ساختار متنی بینگر شیوه سخن در خلال ایفای فرائقش متنی است (Halliday & Hasan, 1985: 25-28).

۵. نظریه نظم و دستور (نقش‌گرای) نظام‌مند هلیدی

همان‌طورکه پیش‌تر نیز گفته شد، نظریات مطرح شده در مکتب نقش‌گرای هلیدی جامع‌تر و منسجم‌تر از نظریات دیگر مکاتب نقش‌گرایی است. یکی از جلوه‌های این جامعیت و انسجام، داخل‌کردن مباحث دستوری ازسوی هلیدی در رویکرد نقش‌گرایانه‌اش است. این درحالی است که «نقش‌گرایان پیش از هلیدی تنها به مباحث آواشناسی و واج‌شناسی و معناشناسی عنایت داشته و توجهی به مباحث دستوری و ارتباطش با نظام نداشتند» (سادات الحسینی، ۱۳۸۹: ۱۲۲).

ما رویکردی این‌چنینی را نزد جرجانی نیز می‌بینیم، آنکه او پیشینی‌اش را به‌خاطر کوچک‌شمردن نحو (دستور) نکوشش می‌کند و توجه‌به این علم را از ضروریات نظریه‌اش به‌شمار می‌آورد؛ بنابراین، می‌توان گفت که سه اصل دستور، نقش و نظام، مبانی نظریات جرجانی و هلیدی به‌شمار می‌آیند.

در دستور نظام‌مند هلیدی، دستور نظامی است که «سازنده معناست و مقوله‌های دستوری با توجه به معنایی که دارد، توصیف می‌شوند» (Halliday & Matthiessen, 2004: 10). نظام که به‌عنوان پیش‌فرضی اساسی در دستور نظام‌مند مطرح می‌شود، «از شبکه‌ای تودرتو از خردمناظم‌ها به‌دست می‌آید که این خردمناظم‌ها نین، خود از مجموعه واحدی دستوری سامان می‌یابند که گوینده آن‌ها را متناسب با موضوع سخن‌شدن برمی‌گزیند» (رمضان‌النجار، ۱۴۰۱: ۸۹؛ بنابراین، هدف دستور نظام‌مند «دسته‌بندی جمله‌ها و نقش‌های دستوری‌شان در پس‌زمینه نظام کاربردی آن‌ها است» (کمال‌الدین، ۱۳۹۹: ۴۴).

میان نظم موردنظر جرجانی و دستور نظام‌مند هلیدی نزدیکی بسیار برقرار است؛ نظم — همان‌طورکه پیش‌تر نیز اشاره شد — شبکه‌ای تودرتو از روابط علی و معلولی میان کلمات است که به شیوه‌های متعددی توسط گوینده برگزیده و بیان می‌شود (النظم = توحی معانی‌النحو) و دستور نظام‌مند «مبتنی بر اصل تعدد نقش‌های زبانیست» (احمد، ۱۳۸۹: ۸۹)؛ اصلی که در نظام زبان انعکاس یافته و باعث می‌شود، هر ترکیب یا ساخت زبانی نقشی متفاوت از ساختهای دیگر ایفا کند؛ بنابراین، کاربر زبان در برابر خود ابزار تعبیری متعددی می‌یابد که به او امکان می‌دهد، اندیشه‌ها و احساسات خویش را به شیوه‌های مختلف اختیار و بیان کند و این دقیقاً همان اراده معانی نحوی یا نظم موردنظر جرجانی است. با این حال، گوینده بنابر قصدی که از کلامش دارد، کلمات و الفاظ را به شیوه‌های گوناگون بیان می‌کند. جرجانی خود درباره این شیوه‌های پایان‌ناپذیر می‌گوید: «حال که شناخت، مدار نظم بر معانی‌النحو و جوه و فروقی است که در آن رخ می‌نماید، پس بدان که این وجوده بی‌حدّ حصر و بی‌انتهاءست. سپس بدان که مزیت و برتری فی نفسه بر این وجوده و شیوه‌ها صدق نمی‌کند ...؛ بلکه به‌واسطه معانی و اغراض موردنظر گوینده که کلام براساس آن سامان یافته جلوه می‌نماید».

(جرجانی، ۱۹۸۴: ۸۷). بنابراین، مشهود است که جرجانی چگونه این وجوه متعدد ساماندهی کلام را به اغراض موردنظر گوینده پیوند می‌زند.

پیشتر درباره لایه‌های سه‌گانه نظریه نقش‌گرای هلیدی سخن به میان آمد: لایه بافتی، لایه معنایی و لایه واژی‌دستوری. روش نحوی‌ای که عبدالقاهر آن را مبنای نظریه‌اش قرارمی‌دهد، نیز در سه‌گانه لفظ (قواعد نحو)، معنا و روابط بافتی (تعليق) نمود می‌یابد. بنابراین، در اینجا مفاهیم سه‌گانه متناظر به‌چشم‌می‌خورند؛ مفاهیمی که هردو زبان‌شناس با طرح آن‌ها، پا از دایره قوانین خشک و صوری نحو فراتر گذاشته و نحو را در خدمت معنای و نقش‌های کاربردی زبان دانسته‌اند. جرجانی با انتقاد از عملکرد پیشینیانش در استفاده خشک و صوری از نحو، پای «معانی نحو» را به میان کشیده و نحو را با بافت پیرامونی کلام گره زده و به قول یکی از نویسندهای عرب دم از نحو بلاغی زده است (عباس، ۱۹۹۹: ۱۱) و هلیدی بر این باور است که «دستور باید با آنچه خارج از زبان رخ می‌دهد – یعنی با حوادث و اوضاع جهان و جریان‌های اجتماعی که درگیر آن‌ها هستیم – در ارتباط باشد» (کاظمی و افراشی، ۱۳۹۲: ۱۳۱).

معانی‌النحو جرجانی، نوعی تحلیل زبانی است که بر قواعد نحوی تکیه دارد؛ اما نه آن قواعد خشک و صوری‌ای که به حرکات پایان کلمات پایبند است؛ به عبارتی دیگر، این مفهوم «تحلیلی زبانی است که هدف‌ش فهم متن و اسلوب آن است» (محمدبلحاف و مبارک‌التمیمی، ۲۰۱۲: ۲۰۱۴). با وجود این، هلیدی نیز از الگوی خود جهت تحلیل متون و فهم آن‌ها بهره می‌گیرد. تحلیل‌هایی که اغلب «در جهت تبیین شیوه انتقال معناست» (کاظمی و افراشی، ۱۳۹۲: ۱۳۱).

۱-۵. نظریه نظم و مفهوم بافت نزد هلیدی

گفته شد که یکی از لایه‌های دستور نظاممند هلیدی لایه بافتی است. بافت از مفاهیم مورد تأکید و مهم در زبان‌شناسی معاصر است و به دو بافت زبانی و غیرزبانی (بافت موقعیت) تقسیم می‌شود؛ هلیدی و جرجانی نیز از این امر مستثنی نیستند و به هردو نوع بافت توجه دارند. هلیدی بافت زبانی را حاصل کاربرد کلمه در نظام جمله و در مصاحبت سایر کلمات می‌داند و معنایی را که از بافت زبانی به دست می‌آید، از معنای معجمی تمییز می‌دهد و معنای بافتی را «معنایی معین و محدود» معرفی می‌کند (Halliday, 2002: 61). از نظر جرجانی نیز تنها صورتی که الفاظ می‌توانند معنا را برسانند، ورود به مجموعه روابطی است که طبق اصولی معین و در ارتباط با عوامل زبانی و غیرزبانی سامان یابند. «هیچ عاقلی نیست که چشم قلبش را باز نکند، مگر اینکه ضرورتاً دریابد، معنا از پیوستن و ارتباط کلمات با یکدیگر حاصل می‌شود» (جرجانی، ۱۹۸۴: ۹۶). او همچنین بالا بودن میزان فصاحت یک لفظ در بافتی مشخص و عاری‌بودن آن از فصاحت در بافت‌های دیگر را به دلیل عملکرد بافت

زبانی می‌داند. به عبارتی، «کیفیتی که پیش‌تر وجود نداشت، پس از عمل کردن ساخت بر لفظ، در آن ظاهر می‌شود» (أبودیب، ۱۳۸۴: ۵۵). جرجانی می‌گوید: «اینکه کلمه‌ای فی‌نفسه و به‌طورانفرادی مستحق برتری و شرافت داشته شود، بدون اینکه سبب این برتری در کیفیت مصاحبت آن با کلمات مجاورش، بنابر احوالات مختلف لحاظ نشود، عملی بی‌ارزش و فرومایه است» (جرجانی، ۱۹۸۴: ۴۸).

ویژگی مهم رویکرد نقش‌گرایی، به‌ویژه رویکرد مکتب لندن که هلیدی نیز به‌نوعی از شاگردان این مکتب به‌شمار می‌رود، توجه ویژه به بافت موقعیت است. هلیدی متن را مکانی برای گفت‌وگوی صدای‌های مختلف در جامعه فرض می‌کند و نظام نشانه‌ای زبان را به نظام نشانه‌ای محیط پیرامون ارتباط می‌دهد؛ چه‌بسا یکی از دلایل موقوفیت هلیدی در ارتباط نظام‌داری است که او میان بافت موقعیت و لایه‌های گوناگون زبان ایجاد می‌کند.

از نظر جرجانی نیز بافت موقعیت — که معادل عنصر مقام در بلاغت عربی است — اهمیت ویژه‌ای دارد، تا آن‌جایکه استیتیک، این عنصر را یکی از عناصر تشکیل‌دهنده منظومه زبانی جرجانی برمی‌شمارد: «زبان در نظر عبدالقاهر، منظومه‌ای سه‌گانه و متشکل از اقتضایات عقلی، بافت و مقام است» (استیتیک، ۲۰۰۳: ۱۲۶). این سخن نشان‌دهنده آن است که جرجانی علی‌رغم گمان عده‌ای، تنها به روابط درون زبانی (تعليق) اتكا ندارد؛ بلکه به روابط بروز زبانی و مقام نیز توجه می‌کند. چه‌بسا عبارت «لکل مقام مقال» که از سوی بلاگيون مسلمان گفته می‌شود، به بهترین وجه، گویای اهمیت عنصر مقام یا بافت موقعیت باشد و سبب اهتمام ویژه‌اندیشمندانی چون جرجانی به آن باشد.

توجه جرجانی به حال گوینده و شنوونده که از عناصر بافت موقعیت هستند — و در بخش منش سخن از بافت موقعیت هلیدی جای دارند و در تولید معنای بینافردی زبان نقش بسزایی دارند — در دو کتابش، *اسرار البلاعه* (بی‌تا) و *دلایل الاعجاز* (۱۹۸۴) بارز و مشهود است؛ آن‌جایکه او مأموریت و وظيفة گوینده (ناظم) را رساندن معنا به شنوونده به عنوان عنصری اساسی در فرایند نظم تلقی می‌کند: آیا این قابل تصور است که تو معنای کلمه‌ای را اراده کنی، بی‌آنکه به ارتباط آن معنا با معنای کلمه دیگر توجه داشته باشی؟ منظور از توجه به معنای کلمات از جانب گوینده این است که به شنوونده خبری را اعلام کنی که او از آن اطلاعی ندارد. از طرفی دیگر، این نیز مشخص است که توی متکلم قصد نداری شنوونده را از معنای تک‌تک کلمات با خبر کنی، برای نمونه، وقتی می‌گویی «خرج زید» نمی‌خواهی که شنوونده را از معنای لغوی «خرج» و «زید» اعلام کنی و همین طور محال است با الفاظی با شنوونده صحبت کنی که او معنای آن‌ها را چونان تو نداند (جرجانی، ۱۹۸۴: ۷۳).

چه‌بسا بتوان گفت، آگاهی گوینده از اوضاع شنوونده و مفروضاتی که درباره واکنش‌های احتمالی او در ذهن خود می‌پروراند، ساختار تجربه روانی و عاطفی گوینده را تغییر می‌دهد. ابودیب نیز معتقد است: «ساختار حالت درونی گوینده را عواملی مهم‌تر و گستردگر تر تعیین می‌کند که به بافت موقعیتی

تجربه و تعامل میان عناصر گوناگون آن وضعیت، ارتباط دارند» (أبوديب، ۱۳۸۰: ۲۱۹). نمونه‌ای دیگر از اهمیت بافت موقعیت نزد جرجانی و تأثیر آن بر ساخت نحوی کلام را می‌توان در تفسیر جرجانی از آیه «ولکم فی القصاص حیوة» [بقرة/۱۷۹] مشاهده کرد آن‌دم که او دلیل نکره‌آوردن لفظ «حیوة» را از جانب گوینده این‌گونه عنوان می‌کند که منظور گوینده مابقی زندگی قربانی بالقوه است، نه زندگی او فی‌نفسه؛ یعنی هرکس می‌داند که اگر قتلی را انجام دهد، کشته می‌شود؛ از کشنن خودداری می‌کند، پس خطر مجازات قاتل بالقوه، فردی را که می‌توانست قربانی‌اش باشد، از مرگ نجات می‌دهد (جرجانی، ۱۹۸۴: ۲۸۹).

۲-۵. نظریه نظم و ساخت متنی^۵ نزد هلیدی

گفته آمد یکی از لایه‌های زبان در دستور نظاممند لایه واژی‌دستوری است. این لایه جایگاه تحقق معناها (فرانش‌های) سه‌گانه هلیدی به‌واسطه ساختارهای زبانی سه‌گانه است: ساخت تعدی، ساخت وجهی و ساخت متنی.

اشتراکات هلیدی و جرجانی در این ساختارها نیز بروز می‌یابد؛ به‌ویژه آن‌هنگام که به آرای آن‌ها درباره کیفیت چیزی از سخن در پرتوی توجه به بافت زبانی و غیرزبانی بر می‌خوریم. جرجانی آن‌هنگام که به تشریح مفهوم نظم در *اللائل الاعجاز* – به‌ویژه درباره تقدیم و تأخیر – می‌پردازد، از این مسئله سخن به میان می‌آورد و هلیدی آن‌دم که به تشریح ساخت متنی می‌پردازد، این قضیه را مطرح می‌کند؛ به عبارت دیگر، همان‌طور که ساخت متنی بر «چگونگی سازمان‌بندی اطلاعات از رهگذر شیوه آرایش و ترتیب عناصر محتوایی کلام» (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۵۶) استوار است، نظریه نظم نیز بر نیکو سازمان‌یافتن عناصر متن و قراردادن فرایندهای وصل و فصل، «تعریف و تکریر، تقدیم و تأخیر، حذف و تکرار، إضمار (ضمیر آوردن) و اظهار در جایگاه مناسب خود» (جرجانی، ۱۹۸۴: ۸۲) متنکی است. تمام این فرایندها نیز در سایه اهتمام هردو زبان‌شناس به قضایای بافتی به‌ویژه بافت موقعیت و عناصر سازنده آن، مانند حال گوینده و حال شنونده و اوضاع اجتماعی و محیطی و... تحقق می‌یابند.

ساخت متنی نزد هلیدی به دو ساخت متمایز «مبتداً خبری» و «اطلاعاتی» و یک بخش غیرساختاری یعنی «انسجام» تقسیم می‌شود. از آنچاکه تشریح و تحلیل بخش غیرساختاری ساخت متنی و تطبیق آن با آرای جرجانی از حوصله این مبحث خارج است و پژوهش جدگانه‌ای می‌طلبد، به مبحث انسجام نمی‌پردازیم و آن را به زمانی دیگر موقول می‌کنیم.
ساخت مبتداخبری که از دو بخش مبتدا^۶ (آغازگر) و خبر^۷ (پایان بخش) تشکیل می‌شود،

ساختم «گوینده‌محور»^{۲۸} است (Halliday, 1994: 299). یعنی تابع نگاه گوینده و تولیدکننده متن است؛ حال آنکه ساخت اطلاعاتی متشكل از اطلاع کهنه و اطلاع نو، «ساختم مخاطب محور»^{۲۹} است (*Ibid*): زیرا این مخاطب است که معین می‌کند، کدامیک از اطلاعات نزد او کهنه و قدیمی است و کدامیک برای او نو است.

از دیدگاه هلیدی آن‌دم که مبتدا/ اطلاع کهنه و خبر/ اطلاع نو با یکدیگر منطبق باشند، بندی بی‌نشان است؛ لیکن آن‌هنگام که عکس این قضیه اتفاق افتاد، بند، نشان‌دار می‌شود. یکی از عواملی که باعث نشان‌دارشدن بند می‌شود، فرایند مبتداسازی^{۳۰} است؛ فرایندی که در آن سازه‌ای از جمله به آغاز جمله تغییر مکان می‌دهد و در حکم « نقطه عزیمت پیام» (37: *Ibid*) اطلاعاتی تازه را در اختیار شنونده قرار می‌دهد.

به اعتقاد هلیدی، با استفاده از عملکرد مبتداسازی، توزیع بی‌نشان مبتداخبر دگرگون می‌شود و سازه‌ای غیر از نهاد مبتدای جمله می‌شود. همچنین، از نظر او، «مبتداسازی افزون بر نقشی که در نشان‌دارکردن مبتدای جمله دارد، از نقش دیگری نیز برخوردار است و آن اینکه سازه مبتداشده برای شنونده اطلاعی نو تلقی می‌شود» (میرعمادی و مجیدی، ۱۳۸۵: ۱۱۰-۱۱۱).

جرجانی نیز آن زمان که مبحث تقدیم و تأخیر را مطرح می‌کند (فصل‌های ده، یازده، دوازده، سیزده)، به نوعی از دو ساخت مبتدا- خبری و اطلاعاتی مدنظر هلیدی و بهویژه مبحث مبتداسازی سخن به میان می‌آورد. اهمیت این مطلب زمانی روشن می‌شود که شیوب^{۳۱} پس از ارائه طرحواره‌ای ساده از کانونی‌سازی و مبتداسازی در عربی کلاسیک این فرضیه را مطرح می‌کند که واژه‌گزینی^{۳۲} — یا همان تقدیم و تأخیر مدنظر جرجانی — در زبان عربی « مهم‌ترین عاملی است که تعیین می‌کند، کدام‌بخش جمله فعلیه در کانون توجه [یعنی در حکم مبتدا] قرار دارد» (Schube, 1977: 210).

نمونه‌هایی که جرجانی به آن‌ها اشاره می‌کند، به طور مبسوط به ذکر دلایل تقدیم عنصری بر عنصری دیگر پرداخته و اهداف آن را واکاوی می‌کند. از این اعراض، می‌توان به اهمیت عنصر متقدم نزد گوینده، تأکید بر ثبوت بیشتر مسند برای مسندالیه، تنبیه و آگاه‌سازی مخاطب نسبت به قضایای پیرامونش، از میان رفتن شک از ذهن مخاطب نسبت به شخصی یا رویدادی، ... اشاره کرد. برای نمونه، جرجانی پیرامون تفاوت دو عبارت «ما ضربت زیداً» و «ما زیداً ضربت» که در اولی

فعل مقدم شده و در دومی مفعول، می‌گوید:

هر گاه بگویی ما ضربت زیدا [زدنی از جانب من روی زید واقع نشد] و فعل را مقدم کنی، نفس عمل زدن را از جانب خودت روی زید رد کرده و زدن در مورد شخصی غیر زید را نیز نه رد و نه اثبات کرده‌ای؛ بلکه آن را به صورت مبهم و محتمل رها کرده‌ای؛ اما هرگاه مفعول [زید] را مقدم کرده و بگویی مازیداً ضربت [زید را نزدم] این‌گونه برداشت می‌شود که تو انسانی را که احتمال داده شده زید

باشد، زده‌ای؛ لیکن تو [با مقدم کردن زید این احتمال را رد کرده] و کتک خوردن را از زید [نه کس دیگر] نفی کرده‌ای (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۲۶).

در این دو عبارت، او بر اهمیت عنصر متقدم نزد گوینده اشاره می‌کند و آن را به عنوان مبتدایی که سازمان‌دهنده پیام است، در کانون توجه مخاطب قرار می‌دهد؛ مبتدایی که یکجا فعل است و جایی دیگر مغفول، و ضرورتی ندارد که حتماً فاعل یا نهاد جمله باشد. او در تحلیل عبارت «عبدالله ضربته» [عبدالله رو زدمش] نیز غرض گوینده را از تقدیم عبدالله زمینه‌چینی برای مخاطب، آگاهاندین و از میان رفتن شک او عنوان می‌کند:

این امر [یعنی مقدم کردن اسم بر فعل، سبب ثبوت بیشتر آن فعل برای اسم می‌شود؛ بدین سبب است که اسم خالی از عوامل [رفع یعنی مبتدای نحوي] تنها و تنها به سخنی که به آن اسم استناد داده می‌شود و پس از آن می‌آید، تعلق دارد؛ بنابراین، هر زمان که لفظ «عبدالله» را گفتی به مخاطب می‌فهمانی، می‌خواهی از عبدالله [که نزد مخاطب شناخته شده است] سخن بگویی، وقتی او را با این کلمه آماده کردي، خبرت را می‌آوری — حال ممکن است که این خبر «قام» باشد یا «خرج» یا «قدم» — و با این کار مخاطب شبیت به خبری که برایش زمینه‌چینی کرده‌ای، آگاهی می‌یابد و با آن انس می‌گیرد و اطمینان می‌یابد. بدون تردید این کار در از میان بردن شک و شبیه مخاطب و ثبوت خبر نزد او مؤثرتر است (همان: ۱۳۲-۱۳۱، ۱۲۲).

بنابر شیوه مبتداسازی، گوینده، سازه عبدالله را که در اصل، مفعول فعل ضربت است، به آغاز جمله انتقال می‌دهد و با این کار، زمینه را برای خبری که پس از آن خواسته بیاورد، هرچه بیشتر مهیا می‌کند؛ یعنی همان چیزی که زبان‌شناسان می‌گویند: «عناصر پیشاپنداشده زمینه را برای عناصر متأخرتر [پس اپنداشده] فراهم می‌سازد» (مدرسي، ۱۳۸۶: ۱۳)؛ لیکن در اینجا مسئله‌ای مطرح می‌شود و آن این است که دقیقاً نمی‌توان عناصر ساخت اطلاعاتی مدنظر هلیدی را بر نمونه‌های جرجانی پیاده کرد، برای نمونه، سازه آغازین عبدالله با توجه به نظر هلیدی باید اطلاع نو باشد، درحالی‌که بنابر نظر جرجانی عبدالله در عبارت «عبدالله ضربته» نزد شنونده اطلاع کهن به شمار می‌رود؛ زیرا «تبیه و آگاه‌سازی مخاطب تنها مربوط به موارد معلوم و شناخته شده است» (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۴۵).

بنابراین، عبارت «عبدالله ضربته» عبارتی نشان‌دار است؛ نه از حیث انطباق آغازگر با اطلاع نو، بلکه از حیث مبتداشدن سازه‌ای غیر از نهاد جمله. این مبتدا را هلیدی «به پیروی از رمان‌تیپیست‌ها با عنوان فاعل روان‌شناختی» (ساسانی، ۱۳۸۷: ۳۲۰) شناخته است.

عبدالله: آغازگر و اطلاع کهن؛ ضربته: پایان بخش و اطلاع نو
 چه بسا دلیل این تفاوت در این باشد که از نظر هلیدی «توزيع اطلاع نو و کهنه اساساً بر بنیاد ساخت نوختی است» (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۶۰)؛ درحالی‌که جرجانی به نقش ریتم و آهنگ در سامان‌دهی اطلاعاتی کلام اشاره‌ای نکرده است. روی هم رفته، با مقایسه نمونه‌های هلیدی و جرجانی

درباره ساخت متنی و تقدیم و تأخیر، این گونه استنباط می شود که نمونه های جرجانی مبسوط تر و بلاغی ترند و به منظور گوینده کامل تر و دقیق تر اشاره می کنند؛ در حالی که نمونه های هلیدی گفتمانی تر و ساده تر هستند و در چارچوب اصطلاحات مدرن امروزی، مدون تر و منظم تر آشکار می شوند.

۶. نتیجه گیری

هدف پژوهش حاضر، بررسی برخی از تبیین های نقش گرایانه عبدالقاهر جرجانی در نظریه نظم، بر مبنای مکتب نقش گرای مایکل هلیدی بود؛ بنابراین، مباحثت به سه بخش تقسیم شد و براساس آن نتایج ذیل به دست آمد:

۱. نظم موردنظر جرجانی تقارب زیادی با دستور نظام مند هلیدی دارد؛ به عبارتی، جرجانی، نظم را اراده معانی نحوی از جانب متکلم بیان می کند (تو خی معانی النحو) و هلیدی دستور خود را بر مبنای اصل تعدد نقش های زبانی استوار می سازد؛ اصلی که به کاربر زبان ابزار تعییری متعددی داده و به او امکان می دهد، اندیشه ها و احساسات خویش را به شیوه های مختلف بیان کند.

۲. جرجانی نظریه خود را در سه کلمه خلاصه می کند: «تو خی معانی النحو» که می توان این سه واژه را هم ارز با «دستور نقش گرای نظام مند» هلیدی یافت؛ چه اینکه هلیدی مبنای نظریه خود را بر دستور (النحو)، نقش های زبان (معانی) و نظام – که مبتنی بر اختیار و اراده متکلم است – قرار می دهد.

۳. اگرچه جرجانی صراحتاً، به اهمیت بافت، به ویژه بافت موقعیت اشاره نمی کند؛ اما از فرایین و شواهد موجود در کلامش پیداست که او نیز چون هلیدی بر نقش بی بدل این عنصر و مؤلفه های سازنده اش چون گوینده، شنونده و ... در فرایند درک و فهم متن مهر تأیید می زند.

۴. لایه ها و سطوح مدنظر هلیدی در دستور نظام مند عبارت اند از لایه بافتی، لایه معنایی و لایه واژی دستوری که می توان آن ها را قابل تطبیق بر رو ش نحوی بلاغی جرجانی دانست که بر روابط بافتی (التعليق)، معنا و لفظ متکی است.

۵. هر دو اندیشمند بر نقش بی بدل متکلم و مخاطب بر چینش کلمات و تأثیری که این چینش بر بار اطلاعاتی کلام دارد، اتفاق نظر دارند؛ با این تفاوت که جرجانی، مانند هلیدی به نقش آهنگ کلام در ساماندهی اطلاع کهنه و نو اشاره نمی کند.

۷. پی نوشت ها

1. situational context
2. J. R. Firth

3. systemic functional grammar
4. collocation

۵. شاید نتوان معنای دقیق تک‌تک این جملات و معادل فارسی آن‌ها را به‌طور دقیق بیان کرد؛ ولی معنای کلی تمام آن‌ها بدین صورت است: «زید روانه می‌شود»؛ حال همین معنای کلی در موقعیت‌های مختلف با تعابرات متقاوی به‌کارمی‌رود؛ یکبار به‌صورت جمله اسمیه «زید منطلق» به‌کارمی‌رود و بار دیگر به‌صورت جمله فعلیه «زید ينطلق»؛ یکبار به‌صورت ... و تمام این تعابرات به اراده متکلم، موقعیت خود و مخاطبش بستگی وابسته است

6. Prague school
7. system
8. structure
9. scale and category grammar
10. system-structure theory
11. L. Hjelmslev
12. Vilem Mathesius
13. field of discourse
14. tenor of discourse
15. mode of discourse
16. ideational metafunction
17. interpersonal metafunction
18. textual metafunction
19. فرانش اندیشگانی ناظر بر تجربه سخنگویان است، فرانش بینافردی نشان می‌دهد، چگونه گوینده یا نویسنده با شنوونده و خواننده خود ارتباط برقرار می‌کند و فرانش متنی نشان می‌دهد، چگونه آنچه می‌گوییم با آنچه پیش‌تر گفته شده و با بافت پیرامونی مرتبط است (Halliday & Matthiessen, 2004: 29-30).
20. transitivity structure
21. mood structure
22. thematic structure
23. information structure
24. cohesion
25. textual structure
26. theme
27. rheme
28. speaker-oriented
29. addressee-oriented
30. topicalization
31. M. B. Schube
32. word order

۸. مراجع

- إبرير، سمیة (۲۰۱۱). *مفاهیم لسانیات النص فی لائل الاعجاز*. جامعه محمد خیضر بسکرة.
- أبوذیب، کمال (۱۳۸۴). *صور خیال در نظریه جرجانی*. ترجمه فرزان سجادی و فرهاد ساسانی.

- تهران: مركز مطالعات و تحقیقات هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. با همکاری مؤسسه فرهنگی گسترش هنر.
- ——— (۱۳۸۰). «نظریة جرجانی در باب ساخت (نظم)». ترجمه فرهاد ساسانی. مجله زیباشتاخت. ش.۴. صص ۲۱۵-۲۵۵.
- أبو زيد، سمير (۲۰۰۷). «نظرية النظم عند عبدالقاهر الجرجاني أول محاولة في العلوم الإنسانية». مجلة المواقف قسم العلوم الإنسانية. صص ۴۴-۱.
- أحمد، يحيى (۱۹۸۹). «الاتجاه الوظيفي و دوره في تحليل اللغة». مجلة عالم الفكر، المجلد ۲۰. العدد ۲. صص ۶۹-۹۷.
- إستيتة، سمير شريف (۲۰۰۳). *منازل الرؤية: منهج تكاملی فی قراءة النص*. أمان: دار وائل.
- افخمی ستوده، حنیف (۱۳۸۹). «نهاد ادبی». مجله دستور و پژوهش فرهنگستان. ش.۶. صص ۱۷۴-۲۰۷.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۴۹). *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی*. تهران: امیرکبیر.
- الباقلانی، أبو بکر (بیتا). *إعجاز القرآن*. التحقیق: السید أحmd صقر. دار المعارف بمصر.
- الجرجانی، عبدالقاهر (۱۹۸۴). *دلائل الإعجاز*. القراءة و التعليق: محمود محمد شاکر. مکتبة الخانجی بالقاهرة.
- ——— (بیتا). *أسرار البلاغة في علم البيان*. التصحیح و التعليق: السيد محمد رشید رضا. بيروت: دار المعرفة.
- الجندي، درويش (۱۹۶۰). *نظرية عبدالقاهر في النظم*. مکتبة نهضة مصر بالفجالة.
- حامدة، ثقبایث (۲۰۱۲). *قضايا التداویة فی كتاب دلائل الإعجاز لعبدالقاهر الجرجانی* (رسالة الماجیستر). الجزائر: جامعة مولود معمر تیزی وزو. كلية الآداب و اللغات. قسم اللغة و الأدب العربي.
- حسين، عبدالقادر (۱۹۹۸). *أثر النحاة في البحث البلاغي*. القاهرة: دار غريب.
- حمدان، ابتسام أحمد (۲۰۱۰). «أسس نحوية و لغوية في التفكير البلاغي عند عبدالقاهر الجرجانی». مجلة دراسات في اللغة العربية و آدابها. العدد ۳. صص ۱۹-۴۲.
- بیرمقدم، محمد (۱۳۹۰). *زبان‌شناسی نظری پیدایش و تکوین دستور زایشی*. تهران: سمت.

- رمضان النجار، نادية (۲۰۱۰). *اللغة وعلم اللغة قديماً وحديثاً*. إسكندرية: دار الوفاء لدنيا الطباعة ونشر.
- سادات الحسيني، راضية السادات (۱۳۸۹). دراسة في جذور آراء نحاة البصرة على ضوء المدارس اللغوية الشكلية والوظيفية. رسالة الماجister. طهران: جامعة العلامه الطباطبائی.
- ساسانی، فرهاد (۱۳۸۷). «نگاهی به نظریه ساخت و معناهای افزوده عبدالقاهر جرجانی». مجله زیباشتراحت. س. ۱۹. ش. ۹. صص ۳۱۵-۳۲۴.
- صحراوي، مسعود (۲۰۰۵). *التدوالية عند العلماء العرب دراسة تدوالية لظاهرة الأفعال الكلامية في التراث اللسانى العربى*. بيروت: دار الطبيعة.
- عباس، محمد (۱۹۹۹). *الأبعاد الإبداعية في منهج عبدالقاهر الجرجانى* (دراسة مقارنة). دمشق: دار الفكر.
- کاظمی، فروغ و آزیتا افراشی (۱۳۹۲). «تشانداری آغازگر در زبان‌های فارسی و انگلیسی براساس رویکرد دستور نقشگرای نظاممند». جستارهای زبانی. د. ۴. ش ۱ (پیاپی ۱۳). بهار. صص ۱۲۵-۱۴۹.
- کمال الدین، حازم على (۱۹۹۹). *دروس في علم اللغة العام*. القاهرة: مكتبة الآداب.
- محمداًيو موسى، محمد (۲۰۱۰). *مدخل إلى كتاب عبد القاهر الجرجاني*. القاهرة: مكتبة وهبة.
- محمد بلال حاف، عامر فائل و ناصر عمر مبارك التميمي (۲۰۱۲). «من مظاهر الالقاء بين فكر عبدالقاهر في النظم وبعض المبادئ اللغوية لمدرسة لندن». مجلة الدراسات اللغوية والأدبية. العدد الثاني، صص ۵-۳۸.
- محمد مراد، ولید (۱۹۸۳). *نظرية النظم وقيمتها العلمية في الدراسات اللغوية عند عبد القاهر الجرجاني*. دمشق: دار الفكر.
- مدرسی، بهرام (۱۳۸۶). *ساخت اطلاع و بازنمایی آن در زبان فارسی*. پایان‌نامه دکتری زبان‌شناسی همکانی. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- مهاجر، مهران و محمد نبوی (۱۳۷۶). *به سوی زبان‌شناسی شعر رهیافتی نقشگرا*. تهران: نشر مرکز.
- میرعمادی، سیدعلی و ستاره مجیدی (۱۳۸۵). «بررسی نقش اطلاعی دو فرایند مبتداسازی و مجھول‌سازی در زبان فارسی از دیدگاه نقشگرایی». مجله زبان و ادب. ش. ۳۰. صص ۷-۳۰.

- نظری، علیرضا (۱۳۹۰). «زبان‌شناسی متن و الگوی انسجام در آرای نحوی، بلاغی و نقدی عربی قدیم». *مجله ادب عربی*. د. ۳. ش. ۳. صص ۸۲-۱۱۲.

References:

- Abbas, M. (1999). *Innovative Dimensions of Abdul-Qahir Al-Jurjani Approach (A Comparative Study)*. Damascus: Dar Ul-Fikr [In Arabic].
- Abu Adib, K. (2000). "Jurjani's Theory on Structure (Nazm)". Translated by: Farhad Sasani. *Journal of Ziba Shenakht*. Issue 4. Pp. 215-255 [In Persian].
- Abu Adib, K. (2005). *Images of Thoughts in Al-Jurjani's theory*. Translated by: Farzan Sojoodi & Farhad Sasani, Tehran: Art Research and Studies Center of the Ministry of Culture, in collaboration with the Cultural Institute of Gostaresh Honar [In Persian].
- Abu Zaid, S. (2007). "Abdul-Qahir Al-Jurjani's theory of nazm: The First Attempt on Humanities". *Journal of Al-Mawaqif Al-Qism Ulum Al-Insaniyah*. Pp. 1-44 [In Arabic].
- Afkhami Sotoudeh, H. (2011)."Literary Subject". *Journal of Grammar (Dastoor) Special Issue of Farhangestan*. Issue 6. Pp.174-207 [In Persian].
- Ahmed Y. (1989). "Functional approach and its role in language analysis". *Journal of Alim ul-Fikr*. Vol. 20. Issue 3. Pp.69-97 [In Arabic].
- Al-Baqallani, Abu Bakr (No date). *Miracle of the Qur'an*. Research: Sayyed Ahmed Saqr, Egypt: Dar Al-ma'arif [In Arabic].
- Al-Jundi, D. (1960). *Abdul-Qahir Theory of Nazm*. Egypt: Library of Nahthatu Misr belfajjalah [In Arabic].
- Al-Jurjani, Abdul-Qahir (1984). *Dala'il Al-I'jaz*. Correction and annotation by: Mahmoud Muhammad Shakir. Qahira: Alkhaniji library [In Arabic].
- (No Date). *Secrets of Rhetoric in Eloquence*. Correction and Annotation by: Syed Muhammad Rashid Reza. Beirut: Dar al Ma'refa [In Arabic].
- Bateni, M. R. (1971). *A Description of Grammatical Structure of Persian*. Tehran: Amir Kabir [In Persian].
- Dabir Moghaddam, M. (2011). *Theoretical Linguistics: The Emergence and Development of Generative Grammar*. Tehran: SAMT [In Persian].
- Ebrir, S. (2011). *The Concepts of Text Linguistics in Dala'il Al-I'jaz*. Muhammad Kheizar Beskarah [In Arabic].

- Halliday, M. A. K & Ch. Matthiessen (2004). *An Introduction to Functional Grammar*. 3rd Edition. London: Arnold.
- Halliday, M. A. K & R. Hasan (1985). *Language, Context, and Text: Aspect of Language in a Social Semiotic Perspective*. Oxford: Oxford University Press.
- Halliday, M. A. K. (1978). *Language as Social Semiotics*. London: Edward Arnold.
- ----- (1994). *An Introduction to Functional Grammar*. London: Edward Arnold
- ----- (2002). *On Grammar*. London & New York: Continuum.
- Hamdan, Ibtisam, A. (2010). "Grammatical and linguistic principles in rhetoric thoughts of Al-Jurjani". *Journal of Studies in Arabic language and literature*. Issue 3. Pp.19-42 [In Arabic].
- Hamedah, S. (2012). *Pragmatics Cases in Dala'il Al-Ijaz to Abdul-Qahir Al-Jurjani* (M.A.Thesis). Al-Jazair. Moloud Ma'mery tizyzezo University.Faculty of Languages &Litrature.the section of Arabic litrature & language [In Arabic].
- Hussein, Abdul-Qadir (1998). *Impact of syntacticians on rhetoric studies*. Cairo: Dar Al-Qarib [In Arabic].
- Istithiah, S. Sh. (2003). *House of Views: An Interactive Approach to Reading Text*. Amman: Daar Vail [In Arabic].
- Kamal Ud-Din, H. A. (1999). *Courses in General Linguistics*. Cairo: library of Al-Adab.
- Kazemi, F. & A. Afrashi (2013). "Markedness of Theme in Persian and English based on systemic functional grammar approach". *Language Related Research*. Vol. 4. No.1. Spring 2013. Pp. 125-149 [In Persian].
- Miremadi, S. A. & S. Majidi. (2006). "The Study of informative role of topicalization and passivization in Persian from functionalist point of view". *Journal of Language and Literature*. Issue 30. Pp. 7-30 [In Persian].
- Modarresi, B. (2008). *Informative Structure and its Representation in Persian*. Ph.D. Dissertation of General Linguistics, Tehrani: Tarbiat Modaress University [In Persian].
- Mohajer, M. & M. Nabavi (1998). *Poetry Linguistics, a Functionalist Approach*. Tehran Markaz Publications [In Persian].

- Mohammad Abo Moosa, M. (2010). *An Introduction to Two Books by Abdul-Qahir al-Jurjani*. Cairo: Library of Vahbah [In Arabic].
- Muhammad Bilhaf, Amir Fa'il & Nasir Amir Mubarak Al-Tamimi (2012). "Examples of Abdul-Qahir Al-Jurjani's idealational approach to the theory of Nazm with some language principles of London school". *Journal of Linguistic and Literary Studies*. Issue 2. Pp.5-38 [In Arabic].
- Muhammad Morad, V. (1983). *The Theory of Nazm and his Scientific value in the Linguistic Research at Abd ul-Qahir Al-Jurjani*. Damascus: Dar ul-fikr [In Arabic].
- Nazari, A. R. (2012). "Text linguistics and the pattern of cohesion in syntactic & rhetorical & critical votes at Arabic old". *Journal of Arabic Literature (Adabe Arabi)*. Vol. 4. Issue3. Pp. 83-112 [In Persian].
- Ramadan, Al-Najjar, Nadiyah (2010). language and linguistics, then and now. Alexandria: Dar Al-Wafa' Lid-Dunya Al-Taba'at Wal-Nashr fikr [In Arabic].
- Sadat Husseini, Radiyah Al-Sadat (2010). *Etymological study of view of Basrah grammarians in the light of functionalist and formalist linguistic schools*. M.A. Thesis. Allameh Tabatabai University. Tehran fikr [In Arabic].
- Sasani, F. (2009). "A review of the theory of structure and added meanings by Abdul-Qahir Al-Jurjani". *Journal of Ziba Shenakht*. Year 9. issue 19. Pp. 315-324 [In Persian].
- Schub, M. B. (1977). "Focusing and topicalization in classical Arabic". *Arabica*. Vol. 24. No. 2. Jun. Pp. 207-210.